

فرهنگ لغات و اصطلاحات

تاریخ و تمدن اسلام تا سال ۳۳۴ قمری



عباسعلی محبی فر

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

A Dictionary of Names and Terms

In the Islamic History and Civilization

Up to 334 AH/945 CE

Abbas Ali Muhibbifar



ISBN: 978-600-5763-11-9



9 786005 763119

به نام خدا

فرهنگ لغات و اصطلاحات تاریخ و تمدن اسلام تا سال ۳۳۴ ق

عباسعلی محبّی فر

محبی فر. عباسعلی، ۱۳۵۸ -
فرهنگ لغات و اصطلاحات تاریخ و تمدن اسلام (تا سال ۳۳۴ ق.) / تألیف عباسعلی محبی فر.
مشهد: خانه آبی، ۱۳۹۴.

۳۶۰ ص.
۳۰۰۰۰ ریال: 9786005763119

فیفا
کتابنامه
تاریخ -- واژه نامه ها
تاریخ -- واژه نامه ها -- فارسی
تمدن -- تاریخ -- واژه نامه ها
۱۳۹۴ ف ۳/م ۹/ D

۹۰۳
۴۰۵۵۳۹۰

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
موضوع
موضوع
موضوع
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی



خانه آبی

عباسعلی محبی فر
**فرهنگ لغات و اصطلاحات تاریخ
و تمدن اسلام تا سال ۳۳۴ ق**

چاپ اول: ۱۳۹۴
شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۳۰.۰۰۰ تومان
حق چاپ محفوظ است

شابک ۹-۱۱-۵۷۶۳-۶۰۰-۹۷۸

مشهد: ۰۵۱۳۸۶۸۲۰۲۶ - ۰۹۱۵۵۱۲۴۶۲۱

a_mohebifar@pnu.ac.ir

تلفن پخش: ۰۵۱۴۵۶۲۵۲۹۶

پیشگفتار

تاریخ اسلام و بررسی و مطالعه آن در شرایط کنونی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، به نحوی که نه تنها پژوهشگران و دانشجویان زیادی را به خود مشغول ساخته است، بلکه بسیاری از مردم عادی نیز همواره با مفاهیم آن سروکار دارند. از طرفی برای فهم درست از شرایط هر دوره تاریخی، آشنایی با لغت‌ها و اصطلاح‌های آن دوره ضروریست. این آشنایی چنان تصویرروشنی از فرهنگ، آداب فردی و اجتماعی، شرایط اقتصادی و سیاسی، اندیشه‌ها و باورها و رسوم و حتی شرایط اقلیمی یک برهه تاریخی به دست می‌دهد، که رسیدن به آن برای هر پژوهشگری نیازمند سال‌ها مطالعه است. بدیهی است که هر رخداد تاریخی بر بستری از شرایط اجتماعی سیاسی فرهنگی و اقتصادی شکل می‌گیرد و پژوهشگر بدون شناخت این شرایط هرگز به تحلیل درستی از چگونگی آن رخداد نخواهند رسید. از این رو می‌توان گفت این‌گونه پژوهش‌ها درباره لغت‌ها و اصطلاح‌های دوره‌های مختلف تاریخی و گردآوری نتایج آن در یک جا از نیازهای پایه‌ای در تحقیق‌های تاریخی است. در مطالعه منابع مختلف تاریخ اسلام، ما با لغت‌ها و اصطلاح‌های خاصی روبه‌رو می‌شویم که دریافت مضمون و مفهوم آن برای دانشجویان و حتی متخصصان این حوزه مشکل است و چه بسا آشنا نبودن با آن‌ها برداشت‌های متفاوت و متناقضی از یک متن تاریخی را به همراه داشته باشد. این موضوع از مدت‌ها قبل ذهن بنده را به خود مشغول کرده بود تا این که بر آن شدم در حد توان و بضاعت خود و در قدم اول، لغت‌ها و اصطلاح‌های دوره‌ای مشخص از تاریخ اسلام، یعنی از عصر جاهلیت (۲۰۰-۱۵۰ سال قبل از اسلام) تا سال ۳۳۴ ق. (آغاز دوره سوم خلافت عباسی) را مطالعه و گردآوری کنم.

بنابراین یکی از ویژگی‌های این اثر اختصاص آن به دوره تاریخی خاص است، زیرا چنان که گفته آمد، بی‌توجهی به زمان استفاده از لغت‌ها برای پژوهشگر تاریخ اسلام، باعث دست نیافتن به مفهوم

درست و سردرگمی است.

در این اثر در پایان توضیح‌های هر لغت و اصطلاحی منبع مورد استفاده ذکر شده است. ویژگی مهم دیگر پرداختن به همه موضوع‌های دوره زمانی مورد بحث است. این ویژگی در هیچ یک از فرهنگ‌نامه‌های قبلی دیده نمی‌شود. به یقین فرهنگ‌نامه‌ها و آثار بزرگ و گران قدری در رابطه با تاریخ اسلام نگارش یافته است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به اثر گران سنگ **فرهنگ اعلام تاریخ اسلام** نوشته سید غلامرضا تهامی اشاره نمود، اما این اثر و آثار دیگری از این دست فقط در یک موضوع تخصصی نگارش یافته‌اند و دانشجوی تاریخ اسلام را از مراجعه به منابع دیگری نیاز نمی‌کنند. در فرهنگ حاضر به نام اشخاص، مکان‌های جغرافیایی، اوزان و مقادیر، دوااین، اصطلاح‌های رایج در میان عرب جاهلی، لقب‌ها و کنیه‌ها، ایام و قیام‌های مهم، جنگ‌ها و غزوه‌ها، پیمان‌ها، فرقه‌ها و مذاهب‌ها پرداخته شده است.

در عین حال باید گفت مقصود این نیست که همه موضوع‌ها به‌ویژه در زمینه فرقه‌ها و مذاهب‌های اسلامی در دوره زمانی مورد بحث ذکر شده و موردی از قلم نیفتاده است، بلکه سعی شده است به آن دسته از فرقه‌های مذهبی پرداخته شود که در بیش تر کتاب‌های معروف و دست اول تاریخ اسلام مانند **تاریخ طبری**، **تاریخ کامل ابن اثیر**، **تاریخ یعقوبی**، **مروج الذهب** مسعودی و کتاب‌های متأخر مورد بحث بوده است.

روش گردآوری مطالب در این اثر کتابخانه‌ای بوده و گردآورنده سعی نموده است با مطالعه منابع و کتاب‌های قدیم تاریخ اسلام و نیز کتاب‌های تحقیقی جدید مطالبی مفید را تدوین و به علاقه‌مندان به پژوهش در تاریخ اسلام ارائه نماید.

منابع این تألیف به دو دسته: منابع دست اول و منابع تحقیقی جدید تقسیم می‌شوند که هر کدام در نوع خود مهم هستند.

الف: منابع دست اول: در این قسمت می‌توانیم کتاب‌های زیر را نام ببریم.

- ۱- **تاریخ طبری** تألیف محمد بن جریر طبری که به دلیل شمولیت کمابیش تمامی این دوره، مطالب مفیدی را ارائه کرده و در مورد بسیاری از رخدادها، جنگ‌ها و وقایع سخن رانده است.
- ۲- **تاریخ کامل ابن اثیر** که در مطالب مربوط به ایام العرب و رخدادهای پیش از اسلام از آن استفاده شده است.

۳- کتاب **مروج الذهب** مسعودی نیز اطلاعات مهمی در باره جغرافیای ممالک، اقلیم‌ها و رسم‌های

عرب جاهلی به دست داده است.

۴- تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال دینوری، سیرة النبویه ابن هشام، التنبیه والاشراف مسعودی و مقدمه ابن خلدون نیز کتاب‌هایی بوده‌اند که بسیار مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

ب: کتاب‌ها و پژوهش‌های جدید

۱- از مهم‌ترین کتاب‌های مورد استفاده که در باره مسائل مالی به ویژه اوزان و مقادیر اطلاعات بسیار گران‌قیمتی دارد خراج و نظام‌های مالی دولتهای اسلامی، تألیف نظام‌الدین الریس می‌باشد.

۲- تاریخ عرب قبل از اسلام، تألیف دکتر عبدالعزیز سالم، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، دکتر زرگری نژاد، تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ ق. تألیف علی اصغر قائدان، تاریخ پیامبر اسلام دکتر آیتی نیز کتاب‌هایی هستند که بارها مورد استفاده این اثر قرار گرفته‌اند و بسیاری از کتاب‌های دیگر.

منابع و مأخذ پایان کتاب تنها بخشی از آثاری است که توسط گردآورنده ثبت گردیده و چه بسیار منابعی که علی‌رغم مطالعه آن‌ها، به دلیل آن که لغت‌ها و اصطلاح‌های آن‌ها از منابع دیگر استخراج شده بود، نیازی به ذکر آن‌ها دیده نشده است. اگر بنا بود به طریق دیگر کتاب‌ها و مقاله‌ها، یک موضوع به چند منبع ارجاع داده شود، تعداد منابع به چندین برابر افزایش می‌یافت و این باعث پیچیدگی بیش‌تر می‌گردید. در عین حال اگر تعاریف در مورد یک لغت متفاوت بوده است، سعی شده نظر همه آن‌ها با ذکر مأخذ بیاید.

در گردآوری این اثر تلاش شده از ارائه نظرو داوری در خصوص مدخل خودداری و فقط به انعکاس مطالب منبع مورد استفاده بسنده شود تا از بروز هرگونه اشتباهی جلوگیری گردد. به همین دلیل است که گاه برای یک عبارت معنی‌های متفاوت آمده و ممکن است خواننده تصور کند یکی از توضیح‌ها صحیح نبوده و یا می‌تواند به گونه‌ای دیگر هم تفسیر و بیان شود.

نکته دیگر این که عبارت‌های کلی نظیر: جنگ، قیام، سریه و... که شامل جنگ‌های مختلف، سرایا و غزوه‌های پیامبر و مواردی دیگر از این قبیل است را باید ذیل عبارت کلی جستجو کرد، اگر چه برخی نیز به صورت جداگانه آمده‌اند، مثل جنگ اجنادین که در حرف «ج» ذکر شده یا جنگ یمامه، جنگ یرموک، جنگ ذی قار، سریه زیدبن حارثه، سریه ابن عتیک و... که سبب آن اشتهاار بیش‌تر لغت مذکور در بین اهل تاریخ است.

نگارنده امیدوار است این اثر مورد عنایت پژوهندگان حوزه تاریخ اسلام قرار گیرد و اظهار نظر و نقد این عزیزان بتواند در رفع کاستی‌ها و کامل شدن آن راهنما باشد.

الف

آب: نام ماه پنجم یا ماه یازدهم از سال ماه خاص یهودی و سریانی، یکی از ماه‌های سال اسکندری یا رومی پس از تموز و پیش از ایلول که مدت آن ۳۱ روز و مطابق با ماه آگوست و یا شهریور است. (قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۵۹۸).

آتش صوران: یکی از مبداهای تاریخی اعراب بوده است. این آتش در منطقه‌ایی از یمن بود و می‌گفتند دو دانای یهودی که تُثَّع ابوگرب از مدینه به یمن آورده بود، آتش مذکور را میان خودشان و مردم یمن حکم قرار دادند و به همین سبب بسیاری از مردم یمن یهودی شدند. (مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۱۸۳).

آداب رفیعہ: عرب هنرهای زیبا را این‌گونه نامیده و آن را به سه قسمت نقاشی، شاعری و موسیقی تقسیم کرده است. (زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۸۹۴).

آرابیا: تاریخ نویسان یونانی و رومی سرزمین‌های عربی را با نام آرابیا می‌شناسند. (سالم، تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۴۴).

آرابیا پترا: عربستان سنگی. (زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۵۹). مورخان یونانی کشور نبط را آرابیا پترا نامیده‌اند. (زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۴۳).

آرابیا پتريکس: منطقه عربستان سنگی، آرابیا پترا. (سالم، تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۴۵).

آرابیا دسرتا: عربستان بیابانی، مناطق بیابانی عرب، (سالم، تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۴۵).

آرابیا فلیکس: عربستان خوشبخت، سرزمین‌های سعادت‌مند عرب. (سالم، تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۴۵).

آس: نام درهم رومی است.

آکل المراز: علفخوار. عنوان یکی از پادشاهان کِنده بود که او را آکل المراز می گفتند و گویی کنایه از قوت و عظمت بود. (طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۶۷). لقب نخستین پادشاه مشهور «کنده» به نام حجرین عمرو است. مرار گیاهی تلخ است که چون شترآن را بخورد، لبانش از هم گشوده می شود و چون لبان حجر از هم گشوده بود، او را بدین لقب نامیدند. (شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۶).

آلائه: درختی تلخ و همواره سبز و دارای چشم اندازی زیباست که در ریگ ها می روید و با آن رنگریزی می کنند. (ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۲، ص ۷۲۰)

آل مُحَرَّق: جانشینان منذر، پادشاه غَسَنان را گویند. (در واقع نامی دیگر برای دولت غَسَنان است) (سالم، تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۱۶۷).

آواز قوی مسعودی: نویسندگان اروپایی کتاب **التنبیه والاشراف** ابوالحسن مسعودی را که آخرین اثر وی نیز می باشد، به این نام می خوانند. (مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۱۲)

آیین: نوعی مالیات در زمان امویان (حجاج بن یوسف ثقفی) است. آیین کلمه ای است فارسی که به بهره ارزیاب غله زمین، در زمانی که به آن کار اقدام می نمود، اشاره دارد. «آیین، عوارض حق مساحت ارزیاب است». مقدار آیین با دانگ ها (دانق ها) حساب می شد. (خزنه کاتبی، خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری، ص ۲۲۴).

آباضیه: گروهی از خوارج پیروان عبدالله بن اباض تمیمی بودند. امتیاز این گروه از خوارج نسبت به دیگر گروه ها این بود که با مخالفان خود چندان سخت نمی گرفتند. آن ها می گفتند که ازدواج با دیگران رواست و خارجی و غیر خارجی از همدیگر ارث می برند. از نظر آن ها جنگ با غیر خوارج به طور ناگهانی روا نیست، بلکه باید نخست دعوتشان کرد که حجت بر آن ها تمام شود و بعد اعلان جنگ داد. اگر کار به جنگ رسید و اموال آن ها به دست خوارج افتاد، جز سلاح و اسب چیزی از آنان حلال نیست. می گفتند سرزمین مخالفان مسلمان، دیار توحید است، مگر لشکرگاه حاکم که در سرزمین طغیان است. از نظر آن ها مسلمان مرتکب گناه کبیره، موحد است، اما مؤمن نیست، کافر نعمت است، اما کافر دین نیست. می گفتند اعمال بندگان، مخلوق خداست، ولی به حقیقت، نه از روی مجاز، منتسب به بندگان است. (ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۸۳).

آباطح: همان قریش بَطَحاء است. این ها کسانی بودند که در داخل دره مکان داشتند و آبَطح به

معنی کف و داخل دره است. قریشیان ابطحی یا اباطح شامل قبایل عبد مناف و بنی عبدالدار و بنی عبدالعزی و ابن قُصی و زهره و مخزوم و تیم بن مژه و جمح و سهم و عدی و بنی عتیک بن عامر بن لوئی بودند که آن‌ها را لعقة الدم، یعنی خون لیسان نیز گویند. (مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۴۲۱-۴۲۰).

آبدال: گروهی از اولیاء الله که حق تعالی عالم را به وجود ایشان قائم دارد و آن‌ها در عالم هفتاد شخص هستند که چهل نفر در شام می‌باشند و سی نفر در جاهای دیگر و اگر یکی از آنان بمیرد، دیگری از مردم به جای او مقرر شود. (ابن خلدون، *مقدمه*، ج ۱، ص ۶۱۴).

ابراهیم دوم: لقب عبدالمطلب جد بزرگوار پیامبر اکرم (ص) می‌باشد. (قائدان، *تاریخ پیامبر اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری*، ص ۳۵).

آبرش: لقب جُدیمه بن مالک بن فَهْم است. وی نخستین فردی بود که شاهی سرزمین عراق داشت و عرب را به خویشستن دعوت کرد و با سپاه به جنگ رفت. وی برص داشت و عربان نخواستند به صراحت از برص وی سخن آرند و او را جذیمه روشن یا جذیمه‌الابرش گفتند و ابرش یعنی دورنگ. (طبری، *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۵۳۲).

ابریزه: نوعی دینار که توسط ناصرالدین بن حمدان در زمان متقی، خلیفه عباسی، در بغداد ضرب شد. خالصی ابریزه از دیگر دینارها بیش‌تر بود، به گونه‌ای که در همان زمان بهای دینار دیگرده درهم بود، ولی بهای این گونه دینار به سیزده درهم می‌رسید. (ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۱۱، ص ۴۹۳۴).

آبطح: نام جنگی است بین قُصی بن کلاب و قبیلۀ خُزاعه و بنی بَکَر که در آن عده زیادی از دو طرف کشته شدند. سرانجام این جنگ با حکمیت یَغْمَر بن عُوْف به نفع قصی پایان یافت. (ابن هشام، *سیره النبویه*، ج ۱، ص ۸۲).

ابن السَّوداء: منظور عبدالله بن سَباء و یارانش است (برای توضیح بیش‌تر رجوع شود به سبائیه). (خواجویان، *تاریخ تشیع*، ص ۲۲).

ابن طباطبا: وی محمد بن ابراهیم طالبی است که به سال ۱۹۹ق. در کوفه قیام کرد. او به سوی شخص مورد رضایت آل محمد و عمل به کتاب و سنت دعوت می‌کرد. سرپرست امور وی در کار نبرد و تدبیر آن و سرداری سپاهیان با سیری بن منصور، معروف به ابوالشرا، بود. علت قیام وی را برخی برکناری طاهر بن حسین پس از گشودن ولایت‌ها به دست مأمون و به جای آن، تسلط فضل بن سهل بر این امور می‌دانند و گویند چون فضل بن سهل بر مأمون مسلط شد، کسانی از بنی‌هاشم و سران مردم این

را نتوانستند تحمل کنند و در شهرها فتنه برخاست. برخی نیز گویند: چون هَژْمَه بن اَعین در کار پرداخت مقرری‌ها تعلل نمود، ابوالسرایا که از مردان سپاهش بود، از این کار خشم آورد و به سوی کوفه رفت و با ابن طباطبا بیعت کرد و کوفه را به تصرف درآورد. فردای روز تصرف کوفه محمد بن ابراهیم بن طباطبا ناگهان درگذشت. (طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۲۸-۵۶۳۰).

ابن کبشه: نسبتی که کفار مکه به پیامبر(ص) می دادند. (جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۹۴).

آبناء: فرزندان وفادار ایرانی بودند که خلافت بنی عباس را برپا کردند و پشت در پشت به خدمت نظامی خود ادامه دادند و نزد عباسیان بسی گرامی بودند. (ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۳۹۳۸).

آبناء احرار: لقب عمومی ایرانیان یمن که بازماندگان و فرزندان آن گروه از ایرانی‌ها بوده‌اند که برپایه روایت‌ها، کسری انوشیروان آن‌ها را به یاری سیف بن ذی یزن برای رهانیدن یمن از دست حبشی‌ها فرستاده بود. (ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۴۱۶۲).

آبناء الخلائف: لقبی بود که امرای اندلس برای خود استفاده می کردند. این لقب اشاره داشت به این که آنان هنوز در پی حقی بودند که خود را صاحب واقعی آن می دانستند (یعنی خلافت). (نعنعی، دولت امویان در اندلس، ص ۳۱۶).

آبناء فرس: رجوع شود به آبناء احرار.

آبواء: نام محلی در نزدیکی یثرب که آمنه، مادر پیامبر(ص)، در آن جا بیمار شد و درگذشت. (زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۱۸۰).

ابواب الغزاه: فرماندهان نیروی دریایی مسلمانان در مصر در زمان فاطمیان علاوه بر دریافت حقوق، املاکی به عنوان تیول در اختیار داشتند که آن را ابواب الغزاه می گفتند. (زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۱۶۲).

ابوالغرائیق: لقب محمد بن احمد بن محمد اغلبی (۲۶۱-۲۵۰ ق) است. او چون شیفته شکار نوعی پرنده شبیه پرستو به نام غُزْنُوق بود، در تاریخ به نام ابوالغرائیق معروف شد. (عودی، تاریخ دولت اغلییان، ص ۱۳۵).

ابوالقاصم: لقبی برای حضرت علی بن ابی طالب(ع) در جنگ احد. قاصم یا فصم هردو به معنای شکستن است. (ابن هشام، سیرة النبویه، ج ۲، ص ۹۷).

ابولیلی: کسی که از سامان دادن کارها ناتوان است. عربان مردان ناتوان را چنین نام می‌دهند، برای مثال معاویه بن یزید بن معاویه، خلیفه اموی را به تحقیر ابولیلی می‌گفتند. (مسعودی، *التنبیه والاشراف*، ص ۲۸۵).

ابومجرم: لقبی برای ابومسلم خراسانی که پس از قتل او به دست منصور، عباسیان او را بدین نام می‌خواندند. درحالی‌که تا قبل از آن برای ایشان امین آل محمد و امیر آل محمد بود. (فیاض، *تاریخ اسلام*، ص ۱۷۹).

اپلمسا: نخستین گروه چهار هزار نفری از دو گروه لشکر پیاده روم را در دوره عباسیان گویند. (ابن جعفر، *الخراج*، ص ۱۷۵).

اتاوه: حقوقی بود که شاهان و اشراف و سران قبیله‌ها بر رعایا و تابعان خود مقرر می‌داشتند. این مالیات، مالیات برزراعت بود و به موجب آن قسمتی از محصول از تولید کننده اصلی دریافت می‌شد. به اتاوه، خراج یا طعم نیز گفته می‌شود. لغت‌نامه‌ها، اتاوه را رشوه و خراج نیز معنی کرده‌اند. (زرگری نژاد، *تاریخ صدر اسلام*، ص ۴۳).

آتناخ: در رویدادنامه‌ها و اسناد یونانی به ملوک صغیر، شیوخ و رئیسان قبیله‌ها (عرب) گفته می‌شود. (لوسکایا، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم-ششم میلادی*، ص ۵۷۶).

اتوه: کوهی در شمال صنعا در یمن که در اول رجب سال ۲۹۰ ق. / ۹۰۳ م. در محل این کوه، بین یحیی بن حسین علوی زیدی ملقب به الهادی (بنیانگذار حکومت بنی رسی در یمن) و آل طریف جنگ در گرفت و الهادی شکست خورد و فرزندش محمد المرتضی نیز به اسارت گرفته شد. (خضیری احمد، *دولت زبیدی*، ص ۷۴).

آثر: علمی است در نزد اعراب به معنای شناخت اثر قدم (رد پای افراد) که آنان در این علم مهارتی خاص داشتند. (ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ج ۱، ص ۶۰).

اثنینیه: گروهی هستند که می‌گویند محمد و علی هر دو خدا هستند. این‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند. بعضی خدایی محمد (معروف به میمیه) و بعضی خدایی علی (معروف به عینیه) را مقدم می‌دارند. (صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۱۴۳).

اُثوب: اجاره زمین در عقد مُواکِرِه را گویند. (زرگری نژاد، *تاریخ صدر اسلام*، ص ۱۲۲).

اجرت بیوت: از مالیات‌های دوره اموی است که به دو معنی است: ۱- اجرت انبارهای محلی که در

آن‌ها اموال غیر نقدی انبار می‌شد، تا شرایط توزیع آن‌ها فراهم شود. ۲- اجرت بیوت (خانه‌های) خراج گزارانی بود که در آن خانه‌ها، با توجه به اینکه زمین خراجی بود، سکونت می‌کردند. (خزنه کاتبی، خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری، ص ۲۳۱-۲۳۲).

اجرت صراف‌ها: از جمله مالیات‌های زمان حجاج ثقفی است. یعنی اجرت‌های متخصصان سکه‌ها از جمله ضراب‌ها و کُهَبدهایی که مأموران مالیاتی را همراهی می‌کردند و خوب و بد سکه‌ها را تمیز می‌دادند و نرخ تبدیل آن را تعیین می‌کردند. (خزنه کاتبی، خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری، ص ۲۲۵).

اجرت ضراب‌ها: از جمله مالیات‌های زمان حجاج بن یوسف ثقفی است. منظور همان اجرت ضرب سکه و اجرتی است که از زمان حجاج برای کوتاه کردن دست صنعتگران و چاپ‌گران برای ربودن سکه‌ها مقرر گردید. (خزنه کاتبی، خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری، ص ۲۲۵).

اجرت فیوج: فیوج جمع فیج کلمهٔ معرب فارسی است. منظور اجرت پیک‌های کارگزاران است که نامه و مکاتبات را از شهری به شهر دیگری می‌بردند و اجرت آن‌ها را از خراج گزاران می‌گرفتند و عمر بن عبدالعزیز اموی آن را لغو کرد. (خزنه کاتبی، خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری، ص ۲۳۱).

أَجْلَح: کسی که موی جلوسرش ریخته و در دو طرف سراندکی مو داشته باشد که منظور عمرو حضرت علی (ع) بود. (یزدی مطلق، امامت پژوهشی، ص ۳۲۸).

اجماع: در لغت به معنی عزم و اتفاق است و در اصطلاح فقیهان عبارت است از اتفاق نظر مجتهدان اسلام در هر عصری بر حکمی شرعی، اما به عقیدهٔ شیعهٔ امامیه، اتفاق عالمان بر قول معصوم است. (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۱۵).

در لغت به معنای عزم و هماهنگی است. این اصطلاح در حوزهٔ فرهنگ اسلامی به دو معنا به کار می‌رود: یکی به معنای تصمیم اهل حل و عقد در یک امر معین و دوم به معنای اتفاق نظر مجتهدان در زمانی معین در مورد یک امر دینی. اجماع به معنی دوم یکی از حجت‌های شرعی در شیعه است. در اصطلاح اهل فلسفه، اجماع به معنی وحدت نظر و هم‌عقیدگی افراد یک حوزه فلسفی در مورد عقاید و آرا می‌باشد. (نجفی، تأملات سیاسی در تاریخ فکر اسلامی، ج ۳، ص ۱۳۷۴).

آجنّاد (جُنْد): هنگامی که مسلمانان در شام به شهرها دل بستند و در آن‌ها تجمع کردند، شهرها را

به صورت مراكز نظامی درآوردند، به هر شهری تعدادی روستا الحاق کردند و آنها را حوزه یا حومه شهر نامیدند، این گونه شهرها در تاریخ به اجناد (جمع جند) معروف شدند. (مونس، سپیده دم اندلس، ص ۵۱۳).

(جمع جند)، چند ناحیه (کوره) نظامی که اندلس و نیز شام بدین منطقه ها تقسیم می شد. (ولایتی، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ج ۳، ص ۱۱۹).

مسلمانان در زمان (خلفای) راشدین چند دسته بودند و هر دسته ای در کنار یکی از شهرهای بزرگ چادر می زدند، این دسته ها را جند (سپاهی) می گفتند. سپاهیان شام چهار دسته بودند و در کنار چهار شهر دمشق، حُمص، اردن و فلسطین اقامت داشتند و به همین سبب آن ممالک را اجناد (جمع جند) می خواندند. (زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۰۲).

أجنادین: سومین نبرد مسلمانان با رومیان که در جمادی الاول یا جمادی الثانی سال ۱۳ ق. شکل گرفت و منجر به شکست رومیان گردید. (جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۵).

اجیاد مکه: اجیاد کوهی است در مکه که جیاد هم گفته می شود و اجیاد کوچک و بزرگ دو محله است در مکه. اجیاد نام مکان را بعضی جمع «جید»، به معنی گردن و برخی جمع «جواد»، به معنی اسب هم گرفته اند. گفته می شود اجیاد مکه برای آن گفته اند که اسب ها در آن جا بود و خداوند به اسماعیل وحی کرد به آن ها نزدیک شود. پس نزدیک شد و اسبی نماند مگر آن که سر به فرمانش فرود آورد و خود و فرزندانش بر آن ها سوار شدند. اسماعیل نخستین کسی بود که بر اسب سوار شد و آن ها را به سواری گرفت. (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۷۶).

احابیش: به قبایلی چون بنی حارث، هون بن خزیمه (شامل عضل و قاره) و بنی المصطلق گویند و سبب آن است که با یکدیگر اجتماع کردند و همگی هم پیمان قریش شدند و همراه آنان با بنی بکر جنگ کردند. نیز گفته شده است چون بردامنه کوهی به نام حُبشی که در ده میلی مکه است، پیمان بسته اند، به این نام معروف شده اند. (کاتب واقدی، طبقات، ج ۵، ص ۱۷۸).

سه قبيله بنی حارث، هون بن خزیمه و بنی المصطلق را گویند که چون این سه قبيله در یکی از دره های اطراف مکه به نام «أحیش» با یکدیگر پیمان بسته و هم سوگند شده بودند، به آنان احابیش می گفتند. (ابن هشام، سیره النبویه، ج ۱، ص ۲۳۶).

گروه های زیاد مستقر در کوه های اطراف مکه را گویند. (جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱،

ص ۱۷۷).

احامره: ایرانیان مقیم کوفه را گویند. (زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۶۶۵).

اِحتِفان: از مالیات‌های دوره عباسیان است. احتفان از ماده «حفن» به معنای گرفتن چیزی با کف دست و انگشتان بسته است. منظور از احتفان آن اجرت کیل کرده غلات و حمل آن به کوتاه‌ترین نقطه است. گاه معنای اجرت احتفان در مناطق دیگری همچون جزیره، همان هزینه‌های حمل سهم دولت از محصولات به انبارهای غلات است (که از مردم اخذ می‌شد). (خزنه کاتبی، *خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری*، ص ۳۰۶).

احزاب: غزوه خندق.

أَحْساء: جمع حسی است. کاروان‌های تجاری (منطقه مغرب اسلامی در طول مسیر تجاری خود) متکی به چشمه‌های آب اندکی هستند که به آن‌ها حسی می‌گویند و جمع آن أحساء است. (مونس، *تاریخ و تمدن مغرب*، ج ۱، ص ۲۴).

احقاف: تپه‌های شنی. قسمت غربی بیابان دهناء (در عربستان) را گویند. (زرگری نژاد، *تاریخ صدر اسلام*، ص ۷).

احلاف: هم‌پیمانان، یکی از گروه‌های سه‌گانه حیری (دو گروه دیگر تنوخیان و عبادیین بودند) که به ساکنان حیره پیوستند، ولی در اصل جزء دو گروه دیگر نبودند. (زرگری نژاد، *تاریخ صدر اسلام*، ص ۷۰).

یعنی هم‌پیمانان دوره جاهلی که با یکدیگر پیمان می‌بستند. گاه در قبال یهودیت و مسیحیت، از آیین اعراب جاهلی و پیروان آن به احلاف تعبیر شده است. (کاتب واقدی، *طبقات*، ج ۴، ص ۲۵۹).

احلک: عرب در جاهلیت، ماه رجب را به این نام می‌خواند. (مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۵۵۹).

احمر: قرمزپوست. بنی‌امیه مسلمانان غیر عرب را گاهی احمر می‌گفتند و در فرهنگ عرب هر عجمی، احمر لقب دارد. (شیخ نوری، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی*، ... تا ۲۲۷ ق.، ص ۱۲۸).

اخبار: از منابع تاریخ عرب که صورتی خاص خود دارند؛ نه رویدادنامه‌اند و نه تاریخ مدون، بلکه داستانند و حکایت. اخبار ممکن است به صورت مأخذ تاریخی جلب توجه کنند، ولی پیش از هر چیز لازم است به طور دقیق در معرض تحلیل انتقادی قرار گیرند. بهترین نمونه آن‌ها *یام‌العرب* است که باید

نسبت به آن حداکثر احتیاط را مرعی داشت. (لوسکایا، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده های چهارم- ششم میلادی*، ص ۳۱).

جمع خبر که واژه ای کلی تر از تاریخ است و با معنای داستان و حکایت پیوند دارد، ولی هرگز معنای آن به یک سلسله رویدادهای پیوسته محدود نمی شود. بعدها واژه خبر معنای کردار (سیره) و گفتار پیامبر و صحابه را پذیرفت و مترداف با حدیث شد. (خضر، *مسلمانان و نگارش تاریخ*، ص ۹۵).

اخباری: اصحاب مغازی و سیر و حوادث را اخباری می گفتند. (کلبی، *الاصنام*، ص ۴۳).

اخباریون: اولین راویان اخبار و حوادث تاریخی قبل از اسلام و صدر اسلام هستند و زمینه ساز تاریخ نگاری اسلامی بودند. مشهورترین آن ها کُتُب الاخبار، عُبَید بن شُرَیْه جُزْهُمِی و هشام بن محمد سائب کلبی بودند. این واژه با واژه دیگری یعنی اخباریه و اخباریون که در حوزه فقه آمده فرق می کند. اخباریه در مقابل اصولیه، فرقه ای از عالمان شیعه در فقه اعتماد دارند. (خضر، *مسلمانان و نگارش تاریخ*، ص ۹۵).

اختمی: از درهم های رایج در مکه که ارزش آن برابر نصب یک مطوقه بوده است. (مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ص ۱۹۰).

أخدود: اخدود به معنای شکاف بزرگ زمین است. اصحاب الاخدود جباران ستمگری - از قوم یهود- بودند که زمین را می شکافتند و آن را پراز آتش می کردند و مؤمنین مسیحیان- را به جرم آن که ایمان دارند، در آن می انداختند و تا آخرین نفرشان را می سوزاندند. (طباطبایی، *المیزان*، ج ۲۰، ص ۴۱۶).

اخرس: گارد مخصوص حکم بن هشام اموی، خلیفه اندلس، که از نیروهای سقلابی بودند و چون عربی نمی دانستند، آن ها را اخرس (گنگ) می نامیدند. (زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۸۳۴).

أخشید: کلمه ای فارسی به معنی شاهنشاه یا به قول دیگر به معنای بنده است و لقب شاهان فرغانه بود. هنگامی که خلیفه عباسی «راضی»، محمد بن طُغُج بن جُف را استاندار شام کرد. به او لقب اخشید هم داد و در منابر مصر و شام در سال ۳۲۷ ق. ۹۳۹ م. به این لقب خوانده شد. (طغوش، دولت عباسیان، ص ۲۵۶).

اخوان الصفا: جمعیتی سری فلسفی، دینی و سیاسی که در قرن چهارم ق. در بصره شکل گرفتند و به اندیشه های عرفانی افلاطون و فیثاغورثیان و صوفیان و از سوی دیگر فیلسوفان مشائی و مبانی شیعه باور داشتند. مجالس و تعالیم اخوان سری بود. آن ها پنجاه و یک رساله داشتند و به آشتی همه مذاهب

اسلامی، یهودیت، نصرانیت، زرتشتی، مانوی و مکاتب فلسفی مانند سقراطی، افلاطونی و اندیشه‌های عرفانی اسلامی باور داشتند. (ولایتی، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ج ۱، ص ۲۵۸).

اخوه: یعنی برادری. رسمی که طی آن رئیس یک قبیله قوی تر از قبیله ضعیف تر باجی را به نام اخوه می‌گیرد، یعنی آن‌ها را به برادری قبول می‌کند (از آن‌ها حمایت می‌کند). (فیاض، *تاریخ اسلام*، ص ۷).
اداره خاصه: محل کار مستوفیان. (ولایتی، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ج ۲، ص ۱۳۰).

ادب: در اصل به معنی «عادت» و الگوی رفتار اثری بود و بعد به معنی خصلت والا، تربیت خوب، شهرنشینی و تواضع به کار برده شد. در اوایل دوره عباسیان این کلمه معادل لاتین «Urbanitas» یعنی مدنیت، فروتنی و پاکسازی شهرها در مقابل آلودگی و نا هنجاری بدوی بود. این کلمه علاوه بر معنی اخلاقی و اجتماعی، معنی فکری نیز کسب کرد و متضمن فرهنگ کفرآمیز، در برابر علم که به معنی معرفت دین بود، گشت. در قرن سوم ق. / نهم م. فرهنگ عظیم ادب با دانش متنوع و مطبوع خود پدید آمد که اگر چه بیش تر به بحث درباره مسائل علمی می‌پرداخت، اما فقط علمی نبود، بلکه بیش از هر چیز پیرامون انسان، صفات و عواطف او، محیط زندگی اش و فرهنگ مادی و معنوی که او پدید آورده بود، دور می‌زد. این کلمه علاوه بر معنی «فرهنگ عام ضروری» که از هر انسان تحصیل کرده انتظار می‌رفت، معنی دقیق دانش لازم برای مناصب خاص و پست‌های اجتماعی را به خود گرفت. (لمبتون، *دولت و حکومت در اسلام*، ص ۱۳۶-۱۳۷).

آدرم: لقب تیم بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر است. تیم را از آن رو ادرم (چانه کوتاه، نیم چانه‌های، چانه شکسته) می‌خواندند که در چانه اش کاستی بود. ادرم به معنی کاستی در چانه است. (ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۲، ص ۸۳۲-۸۳۳).

ادریسیان: منسوب به ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (برادر نفس زکیه) هستند که از قیام صاحب فخر جان سالم بدر برد و به مغرب رفت و در آن جا مردم را به قیام و رهبری خویش فراخواند. کارگزاران هارون عباسی اگر چه توانستند ادریس را به قتل برسانند، اما مردم فاس پس از فوت ادریس، فرزند وی «*ادریس ثانی*» را به امامت و حاکمیت برداشتند و فرمانش را گردن نهادند. قیام ادریس را در سال ۱۷۰ ق. دانسته‌اند. وی در سال ۱۷۵ ق. درگذشت ولی فرزندان او به نام ادریسیان تا سال ۳۵۰ ق. بر بخش‌هایی از شمال آفریقا و مستقل از خلافت و حکومت عباسی به حکومت و امامت پرداختند. (خواجویان، *تاریخ تشیع*، ص ۹۰).

اُربُس: نبردی به سال ۲۹۶ ق. ابو عبدالله شیعی با سپاه عظیمی که داشت در ۲۲ جمادی الاخر در کنار قلعه اُربُس به مصاف آخرین سپاه اغلبی به فرماندهی ابراهیم بن احمد اغلبی رفت و پس از نبردهای سهمگین او را شکست داد. (عودی، *تاریخ دولت اغلیان*، ص ۱۶۳).

ارجوزه: شعری است که در بحر جز سروده باشند. (سپهری، *تمدن اسلام در عصر امویان*، ص ۲۳۵).
اِردَب: از مقادیر کیل است که میزان آن ۱۹۸ لیتر به حسب آب است و مساوی با ۹۶ قدح می شود.
 (الریس، *خراج و نظامهای مالی دولت های اسلامی*، ص ۳۲۵).
 پیمان هایی است به اندازه بیست و چهار صاع که هر صاعی به اندازه چهار مد است. (یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۲)

اردب عربی: از مقادیر کیل در مصر که $\frac{1}{4}$ اردب از اردب های کنونی مصر است. اردب کنونی مصر ۱۹۸ لیتر و اردب عربی ۶۶ لیتر می باشد. (الریس، *خراج و نظامهای مالی دولت های اسلامی*، ص ۳۳۷).
 اردب های دیگری نیز در مصر وجود داشته اند که وزن آن ها ۹۹ لیتر، $\frac{49}{5}$ لیتر، $\frac{29}{3}$ لیتر، اردب قاهره ۱۸۴ لیتر، اردب دمیاطی (الضریبه) ۵۲۸ لیتر، اردب دمیاطی که دو برابر «دن» یا جریب بزرگ بوده به مقدار ۲۶۴ لیتر، اردبی به نام مکعب ذراع به مقدار ۹۹ لیتر می باشد. (الریس، *خراج و نظامهای مالی دولت های اسلامی*، ص ۳۳۸).

ارزه: از پول های رایج در منطقه خوزستان و $\frac{1}{48}$ دانق بوده است. به آن نمونه نیز گفته می شود.
 (مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ص ۶۲۹).

ارعن: سپاه بزرگ بی مانند را گویند. (آیتی، *تاریخ پیامبر اسلام*، ص ۱۹۸).

ارکان اربعه شیعه: منظور چهار شیعه نخستین، یعنی سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر هستند.
 (خواجویان، *تاریخ تشیع*، ص ۲۷).

ارم: قوم عاد را می گفتند و چون عاد، فنا شد، ثمود را ارم گفتند و ارمانیان یعنی نبطیان سواد، باقی مانده ارم بودند که دمشق را نیز ارم گفتند. (طبری، *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۵۳۰).

ارمانیان: یعنی نبطیان سواد که باقی مانده ارم بودند. (طبری، *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۵۳۹).

ارون: نام رودی است در نزدیکی جلیقیه در اندلس که آخرین نبرد حکم بن هشام اموی در سال ۲۰۰ ق. در ناحیه شمال در آن جا رخ داد. در این سال حکم، حاجب عبدالکریم را با سپاهی گران به

سمت جلیقیه فرستاد. مردم جلیقیه و هم پیمانانشان همچنان بر سر خصومت دیرین خود بودند و به اراضی اسلامی مجاور خود حمله می کردند. مسلمانان در اراضی جلیقیه پیش رفتند و در ساحل رود «ارون» جنگی سخت درگرفت که به هزیمت مسیحیان انجامید. (عنان، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۰).

ازارقه: گروهی از خوارج که پیرو نافع بن ارزق بودند که به نام ابوراشد شهره بود. آن ها علی (ع) و همه مسلمانان را کافر می دانستند. نافع روا نمی دانست که پیروانش با دیگر مسلمانان نماز بخوانند یا از ذبیحه آن ها بخورند یا با آن ها ازدواج کنند؛ زیرا به نظر او همه مسلمانان مانند کافران و بت پرستان بودند. وی سرزمین آن ها را دارالحرب می نامید و جنگ با آن ها و کشتن اطفال و زنانشان را روا می شمرد؛ زیرا معتقد بود که اطفال مخالفان او مشرکند و جاودانه در جهنم خواهند ماند. نافع تقیه در گفتار و کردار را روا نمی دانست. آن ها همچنین مرتکب گناه کبیر را کافر می دانستند. (ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱).

آزب العقبه: از نام های شیطان است. (واقدی، مغازی، ص ۱۷۱).

ازدریه: گروهی که می گویند: علی (ع) خداست و این علی که چندین سال در این دنیا زندگی کرد و پدر حسن و حسین بود، علی نبود، بلکه شخصی بود به نام علی ازدری و آن علی که امام است فرزند ندارد، چرا که او صانع است. (صفری فروشانی، غالیان، ص ۱۴۳).

ازدواج استبضاع: از انواع ازدواج دوره جاهلی که در آن مرد پس از پاک شدن همسرش از قاعدگی از او می خواست که با فردی که مورد نظر او بوده و در او خصوصیات جسمی یا روحی مثبتی می دید ارتباط برقرار کند تا از او باردار شود، سپس تا زمانی که حمل زن ثابت شود، از او کناره می گرفت تا اطمینان حاصل کند که همسرش از آن مرد که در نظر او دارای ارزش بود و بیش تر از رئیسان قبیله ها و بزرگان قوم بودند، باردار شده است. این کار را به عنوان حفظ نجابت نسل انجام می دادند و البته بسیار کمیاب بوده است. (خزعلی، تصویر عصر جاهلی در قرآن، ص ۱۱۹).

ازدواج إماء: خریدن زن هایی که آن ها را از جاهای مختلف می آوردند و به فروش می رساندند. (قائدان، تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، ص ۲۸).

ازدواج با اختین: ازدواج با دو خواهر به طور هم زمان. (قائدان، تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، ص ۲۹).

ازدواج بغایا: از انواع ازدواج‌های دوره جاهلی که بیش‌تر اختصاص به کنیزان داشت و معمول این بوده که برسر در چنین خانه‌هایی پرچم‌هایی که نشانه وجود چنین زنانی بوده، نصب می‌شده است. در این نکاح مردان زیادی با یک زن ارتباط داشتند و در صورت حمل آن زن، پس از تولد فرزند، افرادی که معروف به قیافه‌شناس بودند، حکم می‌کردند که آن فرزند شبیه کدام یک از مردان وارده بر آن زن می‌باشد و فرزند را به او نسبت می‌دادند. (خزعلی، *تصویر عصر جاهلی در قرآن*، ص ۱۱۹).

ازدواج بغی: رجوع شود به ازدواج بغایا.

ازدواج رَهْظ: (مشارکت)، از انواع ازدواج در دوره جاهلی که در آن تعدادی از مردان با یک زن ازدواج می‌کردند و در صورت حمل، زن، آن مردان را فرا می‌خواند و فرزند را به هر یک که می‌خواست نسبت می‌داد و او نیز باید آن را می‌پذیرفت. (خزعلی، *تصویر عصر جاهلی در قرآن*، ص ۱۱۸).

ازدواج سبی: ازدواجی در دوره جاهلیت که بین زنان قبیله مغلوب در جنگ با مردان قبیله فاتح، بدون پرداخت هیچ‌گونه مهری به زن، صورت می‌گرفت. (قائدان، *تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری*، ص ۲۸).

ازدواج شغار: از انواع ازدواج‌های جاهلی که در آن مرد، دختری را خواهر خود را در عوض دختری خواهر مرد دیگر بدون قرار دادن مهر به ازدواج او در می‌آورد. (خزعلی، *تصویر عصر جاهلی در قرآن*، ص ۱۲۰).

ازدواج صداق: در دوره جاهلیت همان ازدواج معمولی بود که با دادن مهر معین و زمان نامحدود انجام می‌شد. (قائدان، *تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری*، ص ۲۸).

ازدواج ضیّز: به این ازدواج «مقت» نیز می‌گویند و بدین صورت بوده است که وقتی همسر زن از دنیا می‌رفت فرزند یا یکی از نزدیکان مرد متوفی، صاحب اختیار زن می‌شد، اگر تمایل داشت با او ازدواج می‌کرد و اگر نه او را از ازدواج با دیگران تا زمان مرگش منع می‌نمود. به‌طور معمول پس از مرگ شوهر، پسر بزرگ‌تر لباسش را بر سر همسر پدر می‌انداخت و او را تملک می‌نمود و اگر می‌خواست با او ازدواج می‌کرد. اگر پسر متوفی کوچک بود، آن زن را برای او نگه می‌داشتند تا بزرگ شود و در صورت تمایل با او ازدواج کند. بدین گونه زن مانند اموال به ارث می‌رسید. (خزعلی، *تصویر عصر جاهلی در قرآن*، ص ۱۲۱).

ازدواج ظعینه: از انواع ازدواج‌های جاهلی که همان نکاح با اسیران است. اگر مردی زنی را اسیر می‌کرد، زن در ملک او درمی‌آمد و مرد می‌توانست بدون خطبه عقد و قراردادن مهر با او ازدواج کند.

(خزعلی، تصویر عصر جاهلی در قرآن، ص ۱۲۳).

ازدواج مبادله: که دو مرد کنیزان یا دختران خود را با یکدیگر مبادله می کردند. (قائدان، تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، ص ۲۸).

ازدواج متعه: که دارای مدت مشخص در ازای مهر مشخص بود. (قائدان، تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، ص ۲۸).

ازدواج مخادنه: به این صورت که زن و مرد با هم دوست می شدند. (قائدان، تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، ص ۲۹). مخادنه از ریشه «خدن» به معنی معاشقه است. در این نوع زناشویی، زن و مرد رابطه محرمانه برقرار می کردند. این رابطه مستلزم نفقه و مهر نبود و در واقع نوعی رابطه برپایه دوستی و علاقه متقابل بدون اعلان رسمی بود. (سالم، تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۳۵۰).

ازدواج مَقْت: پس از مرگ یک مرد، زنان متوفی به پسر او به ارث می رسید، البته غیر از مادر. (قائدان، تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، ص ۲۸).

ازلام: (تیرهای فال و قمار): همان چوبه های تیر است که عرب در همه کارهای خویش به آن قرعه می زد. در واقع برای عرب سفر و حضر، ازدواج و شناختن حالی پیش نمی آمد، مگر آن که به چوبه های تیر مراجعه می کردند. (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۳۸).

رجوع شود به ازناد.

ازناد: تیرهای چوبی مساوی هستند که برای قرعه کشی در تقسیم چیزی یا نصیب از چیزی در میان اعراب به کار می رفت. ابن قتیبه می گوید این چوب ها از نظر اندازه و شکل مشابه بودند، اما بر آن ها علامت ها و نشانه های مختلف، نگاشته بودند. در این مورد گفته شده، جایز نبود که شکل چوب ها به جز این باشد، زیرا در این صورت امکان داشت قرعه زننده حيله ای به کار برد. کلمه های ازناد، اقداح یا قداح، سهام، اقلام و ازلام همگی بر یک معنی واحد دلالت دارند. (الحوت، باورها و اسطوره های عرب پیش از اسلام، ص ۲۳۲-۲۳۳).

اژدها: لقبی برای حسن بن قحطبه که چون به سال ۱۶۲ ق. در زمان مهدی عباسی و در هنگام غزای تابستانی در ولایت روم ویرانی بسیار کرد و بسوخت بی آنکه قلعه ای بگشاید یا با سپاهی مقابل شود، رومیان او را اژدها نامیدند. (طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۱۰).

اُساف و نائله: نام دو بت از مجموعه بت های موجود در کعبه بود که بنابر برخی افسانه ها اساف و

نائله مرد و زنی از قبیله جرهم بودند که در داخل کعبه با هم در آمیختند و خداوند ایشان را تبدیل به سنگ کرد. اعراب ایشان را ابتدا مقابل کعبه گذاشته بودند تا مردم پند گیرند، اما به مرور پرستش اساف و نافله رواج یافت. (زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۱۳۶).

اسالمه: مسلمانان اندلس آن دسته از مسیحیان اسپانیایی را که اسلام می آوردند، مسالمه یا اسالمه می نامیدند. در آغاز قرن دوم هجری اسالمه یک طبقه خاص با جمعیت بسیار بودند؛ زیرا پس از استقرار حکومت مسلمانان، جنبش اسلام گرایی گسترده و قدرتمندی در اندلس شکل گرفت. (نعنعی، دولت امویان در اندلس، ص ۲۳۶).

آسانید: جمع سند. در لغت به معنی تکیه گاه و قابل اعتماد است و نزد اهل حدیث کسانی هستند که از نظر حدیث قابل اعتمادند و زنجیره انتقال اخبار و روایات را از آن جهت سند گویند که اعتماد در صحت و ضعف حدیث به آن (وابسته) است. به ذکر سلسله راویان تا منبع آن «اسناد» گویند. (خضر، مسلمانان و نگارش تاریخ، ص ۹۳).

اساوره: ایرانیان مقیم بصره را گویند. (زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۶۵).

اسباط: یعنی قبایل بنی اسرائیل. همه پسران یعقوب (ع) را که دوازده نفر بودند به این نام می نامند. (ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۷). فرزندزاده، خواه دختر و خواه پسر باشد. (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۱۵).

اسباط (فرزندان و وصیان پیامبر) چهار نفر که به ترتیب عبارتند از سبط ایمان و امن (علی (ع))، سبط نور (حسن (ع))، سبط حجت و مصیب (امام حسین (ع)) و چهارمین سبط که خودش است و اسباب در دست اوست که سوار بر ابراست و باده را حرکت می دهد. (صفری فروشانی، غالیان، ص ۱۰۰).

استاده: (غلو)، از واحدهای طول (مسافت) است، برابر با ۸/۱۸۴ متر. (الرئیس، خراج و نظامهای مالی دولت های اسلامی، ص ۲۹۳).

استان: از واحدهای وزن برابر با ۴/۵ مثقال. $4/5 \times 4/25 = 19/125$ گرم.

استان عربی: پس از تصرف مملکت نبط توسط ترازان، امپراطور روم و ضمیمه شدن این سرزمین به خاک امپراطوری روم، این سرزمین به نام استان عربی نامیده شد. (زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۶۳).

استبضاع: نوعی زناشویی موقت برای باردار شدن زن در جامعه عرب جاهلی بود. طبق این نکاح، اگر